

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به حدیث إنما يحلل الکلام بود، دیروز هم شواهد مجموعه حدیثی را توضیح دادیم، عرض شد که تا این جایی که ملخص جمع بکنیم راجع به حدیث، این ذیل إنما يحلل الکلام در یک مورد از روایات آمده که آن روایت را می شود با شواهدی تصحیحش کرد، درستش کرد، خیلی مشکل ندارد، توضیحاتش گذشت لکن عرض کردیم یک مجموعه ای از شواهد را همیشه ما چه شواهد سلبی و چه شواهد ایجابی، مثبت و منفی را جمع آوری می کنیم.

عرض شد که عمده شاهد سلبی ای که ما داریم منفرد بودن این متن در یک روایت است که عادتاً اگر بنا بشود این متن مثلاً جز اصول متلقاة از اهل بیت باشد، جز قواعد کلیه باشد بیشتر به یک روایت، بیش از یک روایت وارد می شود و نکته دوم که شاهد سلبی است نسبتاً شاید بشود قوی باشد همین مسئله یعنی همین سوال و جواب از همین راوی در کتاب دیگری، کتاب یونس نقل کردیم مفصل، دیگه الان وارد بحثش نمی شویم، آمده همین مطلب آمده، همین مطلبی که در این جاست اما این ذیل إنما يحلل الکلام را ندارد، مشککش این است، آن ذیل درش نیست، عادتاً عرض کردیم در بین اهل سنت در دنیای حدیث این متعارف است، وقتی یک حدیثی را مقایسه می کنند می بینند یک قسمتی در متون دیگر نیامده حالا با قطع نظر از این بحثی که دارند به عنوان زیادة الثقة حجة معتبر أم لا، با قطع نظر از او گاهی حکم می کنند که حدیث مدرج است یعنی این کلام را کلام راوی می گویند نه کلام معصوم. عرض کردیم همین سوال و جواب را از همین شخص در کتاب یونس ابن عبدالرحمن آمده و این ذیل در آن جا نیامد و مشابه این در روایت عبدالرحمن ابن حجاج آمده، خیلی مشابهش است، أليس إن شاء ترک و إن شاء اخذ، قلت نعم بلی، حضرت می فرماید اشکال ندارد، حکم یکی است، اما این ذیل آن جا هم نیامده. این ذیل إنما يحلل الکلام و يحرم الکلام آن جا هم نیامده لذا طبیعتاً به

ذهن می آید اگر شبهه قوی ای باشد به ذهن می آید این حدیث مبارک مدرج باشد یعنی این ذیل کلام امام نباشد کلام راوی باشد، این شبهه ای که در این حدیث می شود با تشکیکاتی که بنده می کنم این است و إلا به لحاظ ظاهر حجت است.

عرض کنم خدمت با سعادتان چیزی را که ما احساس می کنیم اصولا در روایاتی را که فقهای شیعه آوردند و علمای ما نقل کردند وقتی مقایسه می کنیم مجموعه روایت مثلا در کافی یا در فقیه یا در تهذیب یا در نسخه های مختلف، این به ذهن می آید که اگر یک مطلبی در یک حدیث آمده باشد دیگه دنبال این نبودند که در حدیث دیگه هم حتما بیاد یعنی همین که در یک حدیث حجت باشد اکتفا می کردند یا مثلا یک فرع مسئله که محل کلام بود این احتیاج به اثبات دارد و باید شواهدش را ذکر بکنیم که اگر بخواهیم وارد این بحث بشویم کلا خارج می شود که مثلا اگر یک مسئله دارای دو فرع بود، دو صورت داشت یک صورتش معلوم بود صورت دیگرش محل اختلاف بود در روایت همان صورت محل اختلاف آمده، صورت معلوم را متعرض نشدند، این مطلب به خاطر وضع شیعه، گرفتاری های شیعه، سختی هایی که شیعه در نقل و انتقال داشت، عدم امکانات، چون عرض کردیم بیشترین کاری را به فهرست مراجعه کرد و به نسخ، به خاطر این که تحدیث به آن صورت متعارفی که بین اهل سنت بود برای شیعه مقدور نبود اصولا مثلا فرض کنید در مسجد بودند ده نفر، هفت نفر، بیست نفر فوقش تحدیث بود، آن وقت برای اهل سنت این طور نبود مخصوصا در قرن های سوم و چهارم و اواخر سوم و چهارم گاهی بعضی از علمای اهل سنت که تحدیث می کردند عرض کردم سی هزار در مجلس حاضر می شدند و این سی هزار نفر هم به قول ماها کشکی نبود، می آمدند جمعیت که متفرق می شد محل نشستن این ها را حساب می کردند، فرض کن مثلا می شد بیست هزار، ده هزار متر مربع، آن وقت هر متری دو نفر این جوری حساب می کردند می شد بیست هزار نفر یعنی با محاسبه نه این که حالا دقیقا بشمارند اما با یک محاسبه اجمالی، من در این مجالس املای اهل سنت تا هفتاد هزار هم دیدم که وقتی تحدیث می کرد هفتاد هزار نفر، خود این حدیث سلسله الذهب هم عدد سنگینی براش نوشته شده. علی ای حال اما به طور متعارف در شیعه این امکان نبود مثلا کرارا عرض کردم کتاب صلوة حریر که از مهم ترین کتب شیعه

است شاید کل روایاتش چهار پنج نفرند، پنج شش نفر هم هست که حالا بعضی هایش هم محل شبهه است یعنی من خودم هم شبهه دارم که این ها راوی کتابش باشند، دیگه وارد آن بحث نمی شویم.

غرض من فکر می کنم اگر در روایات عبدالرحمن نبوده یا در حدیث دیگری نبوده اکتفا شده به همین متن مشهور که در کتاب ابن ابی عمیر بوده، عرض کردیم مهم ترین شاهد ما بر این مطلب در این روایت نقلش از کتاب ابن ابی عمیر است و بسیار مستبعد است که مثل ابن ابی عمیر حدیث مدرج را نشناسد یعنی بنده صاحب تقصیر الان حدیث مدرج را بشناسیم و مثل ابن ابی عمیر که در قرن دوم بوده و اوایل قرن سوم ایشان حدیث مدرج را نشناسد مخصوصا روایت عبدالرحمن ابن حجاج را هم باز خود ابن ابی عمیر نقل کرده، خیلی بعید است، فوق العاده این مطلب بعید به ذهن می آید. بله راوی واحد است.

مضافا به این که قسمت حدیث در سه تا روایت در باب مزارعه آمده که بعضی هایش هم صحیح است، مضافا بر این که شاهد ایجابی دیگر این مطلب در عده ای از روایات خود حکم آمده، حالا تعلیل إنما یحلل نیامده، خود این حکم مثل همان روایت بیع عینه که گفت پرسش: خود تعلیل باید بیاید؟

آیت الله مددی: لازم نیست تعلیل بیاید، عرض کردم این ها خیلی مقید بودند ممکن است امام به عبدالرحمن ابن حجاج تعلیل فرموده، به یکی دیگه فرموده باشد، آن وقت این ها مقید بودند آن چه که آمده نقل بکنند کم و زیادش نکنند.

پرسش: شواهدی که می خواهید اقامه بکنید باید به نحو تعلیل باشد، بعد می خواهیم روی این تکیه کنیم دیگه

آیت الله مددی: به نحو تعلیل است دیگه خب، خود همین حکم آمده، خود این حکم در همین مسئله آمده یعنی حکمش که یکی است فرق نمی کند، در کتاب یونس و در کتاب عبدالرحمن ابن حجاج حکم آمده، تعلیل نیامده و کذلک در موارد مشابه از آن حدیثی که عرض کردیم مثلا عن سلف و بیع در آن جا ما داریم، امام می فرماید که اگر نقدی بخرد و بعد نسیه بفروشد اگر در شرط باشد نمی شود اما دو تا عقد باشد می شود یعنی دقیقا تطبیق همین قاعده است که إنما یحلل الکلام و یحرم الکلام، یک کلامی می تواند درست بکند، با کلام مطلب صحیح و باطل می شود، مضافا به تمام این شواهد همان شواهد عرفی و عقلانی، البته با شواهد قرآنی هم طبعا

می سازد چون عرض کردیم طبق شواهد موجود عقد آن چیزی است که انسان ابراز بکند و ابراز فعل برای عقد که دارای خصوصیتی است بسیار مبهم است، ابراز اشاره، ابراز فعل، بلکه ابراز کتابت شاید مشکل نداشته باشد، اسناد کتابت به قائل باز مشکل دارد، آن جایی که هیچ نحوه اشکال ندارد و دقیقا آن مطلبی را که ابراز کرده، انشاء کرده یا انشاء نکرده اخبار کرده این که بخواهیم نسبت هم بدهیم منحصر در کلام است و مخصوصا در باب اعتبارات که سوال از آن جا شده، در باب اعتبارات.

پرسش: در این حدیث مشکل ما در معنای کلام است، مشکل آن جاست

آیت الله مددی: نه کلام مشکل ندارد. نه کلام مشکل ندارد.

بعدش هم عرض کردیم این ها چون گذشت مثل مرحوم آقای خوئی یحلل الکلام، یحلل را به یک معنا گرفتند و یحرم را به یک معنا که مثلا تحریم وضعی است یا آن جا معنای لغوی است، عرض کردیم خلاف ظاهر است.

من عرض کردم آن که به ذهن ما می آید با مشابهاتش این جا مجموع کلام دارای یک معناست، این نیست که یحلل تنها نگاه بکنیم و یحرم، مثل المومنون عند شروطهم إلا شرطا احل حراما أو حرم حلالا، این جا هم آقایان گفتند که احل اول لغوی است دومی معنای وضعی است، معنای تکلیفی است، إلی آخر مطالب، کل این ها خلاف ظاهر است.

پرسش: مانحن فیه که معاطات است را نمی گیرد، بحث معاطات عدم کلام است

آیت الله مددی: بلکه خب دیگه، می خواهیم بگوییم نمی گیرد

آن وقت إنما إلا شرطا را عرض کردیم مجموع حرم حلالا و احل حراما یعنی قانون، إلا شرطی که مخالف با قانون باشد، با نظام باشد. الصلح جائز بین المسلمین إلا صلحا أحل حراما یعنی إلا صلحا مخالفا للقانون، می گوییم خرید و فروش شراب درست نیست، من مصالحه می کنم، مصالحه می کنم این شراب را به این پنج جلد کتاب مثلا، خب آن هم درست نیست.

پرسش: من مصالحه کردم و کلام هم به میان نیاوردم چرا باید غلط باشد، در عمل مصالحه بکنم

آیت الله مددی: آن مصالحه کافی نیست.

آن وقت آن نکته فنیش الان به این باشد، ما عرض کردیم الان این نکته که اولاً معلوم شد این مطلب که عقد اصولاً همان طور که اهل سنت هم نوشتند یک نوع قرارداد است، بعضی ها نوشتند العهد الموکد، معلوم نیست عهد موکد باشد، عهد یک نوع التزام شخصی است، الان هم در سطح جهانی انواع دارد، کنوانسیون یا تعهد یا معاهده یک معنا دارد، قرارداد ها و پروتکول یک معنای دیگری دارد، ظاهراً اوفوا بالعقود، البته عرض کردیم در یک روایت ما آمده که عقود یعنی عهود لکن روایت ثابت نشد، مشکل تاریخی دارد، قبولش خیلی مشکل است. مضافاً ممکن است مراد آن روایت چیز دیگری باشد، مراد آن روایت این باشد که معنای عقود اضافه بر عقود، عهود را هم می گیرد یعنی مراد از کلمه عهد که آمده چون عهد ضعیف تر از عقد است، عهد فقط التزام است و لذا عرض کردیم این که شخص التزام می دهد بهش می گویند عهد، آن چیزی را که به عهده خودش گرفته و در التزام گرفته آن را عهده می گویند و در عهده اسنادش یعنی نسبتش به فاعل و قابل حساب می شود و لذا هر کسی عهده، می گوید آقا من به عهده می گیرم صد میلیارد به شما بدهم، می گویند شما همچنین عهده ای نداری اما اگر گفت این را فروختم به صد میلیارد، ممکن است، عقد است، قرارداد است، دقت بکنید! در باب عقد اسناد و نسبتش به فاعل نگاه نمی شود اما در باب عهد اسنادش به فاعل نگاه می شود، می گویند عهده تو نیست پس یک نوع کاری را که شخص اسناد می دهد، التزام می دهد اگر خود آن کار را که در ذمه گرفته این را عهده می گویند، خود آن کارش را هم تعهد می گویند، یک چیزی را در عهده گرفت و لذا هم در باب تعهد چون اسناد به متعهد را حساب می کنند، هر کسی قدرت عهد ندارد اما عقد هم یک رابطه ایجاد می کند مخصوصاً ان شاء الله در فضولی عرض می کنیم در باب عقد یک رابطه ای است، این رابطه را ایجاد کردن چون دارای خصوصیتی است و دارای نکات خاصی است این باید به یک نحو روشنی باشد، کاملاً روشن، سرّش هم برای این است که چون انواع عهود و شروط، نذور تمام این ها انشاء هستند، از مقوله انشاء و عرض کردیم در باب انشاء مجرد این که من یک چیزی را اعتبار نفسانی بکنم این انشاء نیست که مثل مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی، آقای خوئی و لذا لفظ را در باب انشاء ابراز می گیرند، ابراز اعتبار نفسانی، مرحوم علامه هم همین طور است شاگرد مرحوم آقای اصفهانی، عرض کردیم این خلاف ظاهر است، در باب انشاء با لفظ ایجاد می شود چون آقای آقا شیخ محمد حسین هم

اشکال می کند که این کجا ایجاد می شود؟ در وعای اعتبار. یعنی در عرف یک وعایی هست همچنان که وعای خارج هست، یک وعایی هست، یک صقعی هست مال اعتبار، در عالم اعتبار این ایجاد می شود، ایقاعش می کند، در عالم اعتبار به چه معنا؟ فرض کنید این کتاب قیمتش بیست تومان است من باب مثال، این می آید می گوید در عالم اعتبار کتاب در مقابل هجده تومان، این خودش یک وجودی دارد در عالم اعتبار که کتاب در مقابل هجده تومان یا بگوئید این کتاب در مقابل ۲۵ تومان پرسشک در صورتی که یک مصداق واحد داشته باشد.

آیت الله مددی: ممکن است مصادیق مختلف داشته باشد، به صورت مصادیق می شود
خوب دقت بکنید! در باب امور اعتباری چون من توضیحاتش را عرض کردیم کلمات به این مناسبت علامه را هم خواندیم در ادراکات اعتباری در اصول فلسفه، رکن اساسی البته عبارات علامه به این وضوح نبود، توضیحاتش را عرض کردیم، اصل اولی در باب اعتبار این که واقعیت ندارد و لذا اساس بحث اعتباریات در این است که جایی است که واقعیت ندارد، حالا واقعیت در وعای واعقش ندارد یا در حد علم شما که اسمش جعل است، شما نمی دانید این حلال است یا نیست یعنی شما الان جاهلید لذا این جا می آید اعتبار می کند کل شیء لک حلال، این اعتبار رکن اولیش این است که واقعیت چون اگر واقعیت داشت دیگه تصرف نمی خواهد، شما می آئید همین را که عرض کردم شما می آئید برای حرم حضرت معصومه زیارت می کنید این زیارت از طرف شما واقع شده شما می آئید چکار می کنید؟ می گوئید خدایا ثوابش را برای پدرم قرار بده، این اعتباری است چون زیارت مال شماست، این حقیقی است اما شما می خواهید این را برای کس دیگری قرار بدهید این می شود اعتباری پس همیشه در ذهنتان باشد نکته اساسی در باب اعتبار این که نیست و لذا در مثل اوامر خب چیست؟ و لذا در مثل اوامر آمدند گفتند غرض از اوامر یا خطابات، غرضش ایجاد داعی است یعنی داعی در وعای اعتبار، این داعی نداشت آب بیاورد، شما می گوئید آب بیاور، شما که پدر هستید یا مولا هستید در او ایجاد داعی می کنید و لذا ما مفصلاً این بحث را به مناسبات متعدد متعرض شدیم که اگر گفت جئنی بمال چه مقدار اعتبار کرده؟ چکار کرده؟ چی نبوده ایجادش کرده؟ ملک را هم توضیح دادیم ملک انواع دارد، اصطلاحات مختلف دارد، ملک حقیقی را یعنی این

.....
که آن سیطره انسان باشد این را اسمش را انتزاعی گذاشتیم، انتزاع هم مثل اعتبار است، خود انتزاع و امر انتزاعی واقعیت ندارد. ببینید این سقف واقعیت دارد، من هم واقعیت دارم اما فوقیت سقف را شما اعتبار می کنید، دقت کردید؟ انتزاع می کنید، اعتبار که گفتم اشتباهی گفتم.

لذا شما و لذا این را ما اسمش را ملک حقیقی می گذاریم، آیه مبارکه أو لم یروا أننا خلقنا لهم مما عملت أیدینا انعاما فهم لها مالکون، این مالکون در این جا ملک انتزاعی است، یعنی شما برای این حیوان و بر این چارپا مسلطید، ممکن است ملک شما هم نباشد، غصبی هم باشد پس یک ملک حقیقی داریم که انتزاعی است، این ملک حقیقی انتزاعی است، این تابع سلطه انسان است. ظاهرا احتمالا آن بحث ملک مقولی را که آقایان گفتند شاید از این جا شروع شده، یک ملک مقولی است که مصطلح خاص خودش است، مقوله جده، به قول آقایان یک حقيقة الحقائق هست که الله ملک السموات و الارض، این ملکیت حضرت حق معانی مختلفی دارد مثل مالک یوم الدین داریم، ملک السموات و الارض داریم إلی آخره، وارد آن قسمت نمی شویم و در مقابل این ها ما یک ملک مقولی داریم که توضیحش گذشت و یک ملک اعتباری داریم، خوب دقت کنید! ملک اعتباری مثل این که شما این جا نشستید یک خانه ای در مشهد دارید این خانه فرض کنید، در آفریقا دارید، در استرالیا دارید، این اعتبار است، این انتزاع نیست، این اعتبار است، البته انتزاع با اعتبار خیلی نزدیک به هم اند اما انتزاع غیر از اعتبار است، شما در باب اعتبار فارق اساسیش این است که یک چیزی را اضافه می کنید، در باب انتزاع اضافه نمی کنید اما هر دو منشا دارند، هر دو یک نکته ای را در نظر می گیرید طبق آن نکته این مطلب را یا انتزاع می کنید یا اعتبار می کنید مثلا مرحوم آقای خوئی در باب اجتماع امر و نهی می فرمایند نمی شود عمل وحدانی دو تا عنوان ازش که عمل وحدانی است، یا مصلحت دارد یا مفسده دارد، انتزاع دو تا عنوان نمی شود واجد مصلحت و مفسده باشد، مثلا سجده، ایشان در نماز در سجده می گوید متحدند با غضب، مثلا در سجده که عمل وحدانی است در این عمل وحدانی نمی شود هم ملاک باشد، ملاک مصلحت باشد و هم مفسده، این عمل واحد انتزاع صلوة ازش می شود و انتزاع غضب اما عمل چون وحدانی است یا مصلحت دارد یا مفسده که خب چون جواب ایشان این است که از عمل وحدانی دو تا انتزاع نمی گوییم، دو تا اعتبار می گوییم، این

.....
فرق اعتبار با انتزاع. عمل وحدانی اگر دو تا اعتبار پیدا کرد مشکل ندارد، به یک اعتبار مصلحت باشد و به یک اعتبار مفسده، آنی که عمل وحدانی دو تا نمی شود اگر انتزاع باشد، خوب دقت کردید؟ چون در انتزاع کاری نمی کند، فوقیت را زید سقف را می بیند و من را می بیند. عرض کردیم در بحث فوائد الاصول چون مرحوم نائینی دارند، خود آقای خوئی هم دارند، در بحث استصحاب در استصحاب در احکام وضعیه یکی از مقدماتی را که مرحوم نائینی دارد فرق بین انتزاع و اعتبار است، مطلب درست است این ترتیبی که من عرض کردم.

در امور اعتباری شما اضافه نمی کنید، جعل می کنید، در امور انتزاعی شما اضافه نمی کنید البته یک امری به اصطلاح امر ذهنی هست اما شما دو تا با هم مقایسه شان می کنید و یک عنوان را انتزاع می کنید. اعتبار فوقیت نمی کنید، این فوقیت را شما اعتبار نمی کنید و لذا وقتی شما سوار یک حیوان می شوید این جا ملک شما انتزاعی است اما اگر خانه ای را در مشهد مالکید این ملک شما اعتباری است، فرقی روشن شد؟ آن وقت بنای اصحاب به این است، بنای علما به این است که اعتبار چون رکن اساسیش نیست شیئی نیست و شما می خواهید ایجاد بکنید شما وقتی ایجاد کردید این اعتبار را، به همان مقداری که ابراز کردید اثبات می شود. اوسع از آن نمی شود، اضیق از آن هم نمی شود اما در امور انتزاعی شما اعتبار فوقیت از سقف کردید اما شما یمین این دیوار هم هستید، این دیوار هم پشت سر شماست، خلفیت دیوار، این ها هست، محفوظ است، به حال خودش محفوظ است اما در اعتبار اگر شما آمدید اعتبار کردید همانی است که اعتبار شده، از آن تجاوز نمی کنید مثلا اگر گفت اگر مهمان آمد نان بخر یعنی آن چه که علت نان خریدن است فقط آمدن مهمان است، ظاهرش این است دیگه، علت خریدن نان، ممکن است علت خریدن نان ده تا علت باشد، در واقع هم باشد اما ایشان اعتبار نکرد، مثلا روز جمعه بود نان بخر فردا گفتند نانوائی تعطیل است إلی آخر، ممکن است ده تا علت تصویر بشود اما آنی که اعتبار بهش تعلق گرفته آمدن مهمان است پس دقت بکنید این نکات فنی.

پس بنابراین ما یک امر حقیقی داریم، یک انتزاعی داریم، یک اعتبار داریم، آن وقت در اعتباریات بنایشان به این است که اعتبار ادبی داریم، جائنی اسد، این اعتبار ادبی هم ریشه اش همین است چون زید شیر نیست، انسان است، ببینید نیست، شما می خواهید او

.....
را شیر ببینید اعتبار می کنید، این اسمش اعتبار ادبی است، همان نکته ای را هم به شما عرض کردم اعتبار تابع آن نکته ای است که نگاه می کنید، آن نکته ای که نگاه می کنید تاثیر در این است که طرف بترسد، مثلا خوف پیدا بکند یا می گویند یار بد بدتر بود از مار بد، آخه اصطلاح مار بد آن ماری است که می گویند آب سم را از دهانش پرتاب می کند، نمی خواهد نیش بزند، می خواهد بگوید یار بد ولو نیش هم نزند اصلا از مثل مار بد هم بدتر است، این جا اعتبار می کند، حالا مار دست و پا ندارد نه این که یار بد هم دست و پا ندارد، وقتی یک چیزی را اعتبار کرد همان زاویه مثلا در اعتبار ادبی می گوئیم فلانی یزید زمان است مثلا من باب مثال، این معنایش این نیست که مادرش هم مثلا فلان است، پدرش هم معاویه است، اعتبار همین یکی را کردید، ممکن است پدر ابوذر زمان باشد. این منافات ندارد

پرسش: هم منشا دارد هم حدودش معلوم است

آیت الله مددی: آهان

و به مقدار ابراز ببینید اگر گفتید فلانی یزید زمان است همین مقدار اعتبار ادبی کردید اما اگر گفتید یزید زمان است و پدرش هم معاویه زمان این دو تا اعتبار کردید پس اول اعتبار ادبی است، دو اعتبارات قانونی است مثل این که می گوید نماز بخوان، اقم الصلوة لدلوك الشمس، این ها اعتبارات قانونی هستند، من در اقم الصلوة لدلوك الشمس چون مهم است هی تکرار می کنم، عرض کردیم سه مبنا تقریبا وجود دارد، اقم الصلوة اعتبار است دلوك الشمس اخبار است، این در عده ای از کتب اهل سنت هم شاید مشهور باشد، رای دوم هر دو اعتبارند، اقم الصلوة هم اعتبار است، لدلوك الشمس هم اعتبار است یعنی همین که می آید شرط وجوب را دلوك می بینی این اعتبار است. رای سوم رای آقاضیا، اقم الصلوة اعتبار نیست، لدلوك الشمس اعتبار است، اگر کسی هم قائل به خطابات قانونی باشد این ها هر دوش اعتبار نیست، نه اقم الصلوة اعتبار است و نه لدلوك الشمس لکن فعلا آرائی که مطرح است این سه تا رای است، هر دو اعتبارند و هو الصحيح و هو الامشهور، اولی اعتبار است، دومی اخبار است که رای اهل سنت است، احتمالا چون ندیدم مخالف نقل بکنند، سومی حرف آقاضیا لدلوك الشمس اعتبار است اقم الصلوة اعتبار نیست، اوامر اعتبار نیستند چون

ایشان امر را یعنی وجوب را امر اعتباری نمی داند، امر حقیقی نمی داند به این معنا که اراده مبرز می داند، اراده امر حقیقی است، ابراز هم امر حقیقی است و اما لزوم اطاعت به خاطر وظیفه عبد و مولاست، ربطی به بحث وجوب ندارد.

علی ای حال کیف ما کان خوب دقت بکنید، پس در باب اعتبارات تا این جا یک: در اعتبارات چیزی نیست، در اعتباریات مثل اعتباراتی که، حالا من اعتبارات را تمامش بکنم، اول اعتبار ادبی بود، دوم اعتبار قانونی بود، سوم اعتبارات شخصی است، اعتبارات شخصی مثل عقود، مثل نذور، مثل شروط، من این را در عهده خودم می گذارم، این در عهده من نبود، به عهده خودم می گذارم که نماز شب بخوانم، ای را نذور می گویند، اعتبار، چیزی که نبود ایجاد کرد، من به عهده خودم می گذارم که این کتابی که قیمتش صد تومان است به هشتاد تومان بفروشم، این شد اعتبار، کتابی که قیمتش صد تومان است به ۱۵۰ تومان بفروشم اعتبار می شود، به عهده خودم می گذارم کتاب را به هشتاد تومان بفروشم به شرطی که یک اعتبار دیگه که طرف هم برای من نامه بنویسید یا ۱۵۰ تومان و طرف فلان کار را انجام بدهد.

دقت فرمودید؟ پس ما الان چهار پنج مطلب روشن شد، وجود حقیقی بود، انتزاع بود، سه تا هم اعتبار داریم، اعتبار ادبی مرحوم آقای ادراکات اعتباری ای که مرحوم آقای طباطبائی نوشته روی اعتبار ادبی زیاد کار کرده، آن را هم توضیح دادیم که نقائص جبران بشود

پرسش: جنبه اجتماعی است

آیت الله مددی: بیشتر جنبه اجتماعی و تاثیر در احساسات و عواطف است.

و یک اعتبار قانونی داریم که ما در همان جا اضافه کردیم و یک اعتبار شخصی داریم، یک امری را مثلا من از نظر قانونی من اعتبار کردم من مالک این کتابم، من می خواهم این کار را بکنم، این ملکیت را به شما منتقل بکنم و چون امر اعتباری است خوب دقت بکنید در امور اعتباری نه فقط دو جور، سه جور، پنج جور، ده ها جور می شود تصور کرد، این که می گوید حقیقت بیع مبادله مالکین است یا مبادله ملکین است یا فرض کنید نقل است یا انتقال است یا تعهد است چون امر اعتباری ده ها جور می شود تصور

کرد، دقت بشود! محدود به حدی نیست، لذا خوب دقت بکنید در باب امور اعتباری شما باید ببینید آن را که ابراز کرده نگاه بکنید،

طبق آن ابراز حساب بکنید

پرسش: دنبال تعریف و حد نباید باشیم؟

آیت الله مددی: نه دیگه دنبال آن حرف ها نیستیم چون اصلا کاری به آن عوالم نداریم. روشن شد؟

بنابراین این مطلب نیست و لذا این کلام امام طبق قواعد هم هست، مطلب بسیار دقیقی است یعنی امام می خواهند بفرمایند چون شما

با کلام ایجاد می کنید طبق آن مقدار ایجاد می گوید طبق آن درست می شود، اگر گفتید إن جاء زید فاشتر خبز این علت است،

اگر گفتید إذا كان يوم الجمعة فاشتر الخبز آن علت است، به مقدار ابرازتان، اگر گفتید إن جاء زید أو كان يوم الجمعة هر کدام علت

است، به مقدار، چرا؟ چون واقعیت ندارد، خوب دقت بکنید واقعیت ندارد، یک امری است که واقعیت ندارد، با ابراز شما واقعیت پیدا

می کند، إنما الكلام مرحوم علامه تبعا لاستاده مرحوم آقا شیخ محمد حسین قائل هستند که این یک اعتباری است که شما در افق

نفس کردید، اعتبار کردید مثلا زید اسد است، حرف ما این است، تعریف مشهور را حتما شنیدید الانشاء ایقاع المعنی بلفظ یقارنه

یعنی ایجاد معنا، آقا شیخ محمد حسین می گوید ایجاد معنا دارد، ایجاد در عالم حقیقی باشد معنا دارد در اعتبار، نه معنا دارد، وعای

اعتبار خودش یک وعائی است، ببینید! لذا خوب دقت بکنید بحث فضولی را ان شا الله عرض می کنم نکته اساسی در بحث فضولی

آیا شما برای عقد یک وجود ایقاعی اعتباری انشائی قائل هستید یا نیستید؟ اگر بگویید عقد خودش یک وجود ایقاعی دارد این کتاب

صد تومان است من کتاب شما را گرفتم به شما فروختم صد و پنجاه تومان، این پیدا شد، این پیدا شد یعنی چی؟ یعنی وقتی کتاب

مقابل می شد با صد تومان، الان مقابله می شود با ۱۵۰ تومان، روشن شد؟ این می شود وجود اعتباری، اگر این وجود اعتباری را

شما تصور کردید می گوید این در وعای اعتبار پیدا شد، درست شد، این کتابی که مقابله می شد با صد تومان الان در وعای اعتبار

شده با ۱۵۰ تومان، فقط مال مالکش نبود، مالک می گوید من اجازه دادم، آن وقت تمام می شود. خوب دقت کردید؟

اما اگر شما گفتید نه اصلاً عقد وجود ایقاعی ندارد، اگر مالک گفت فروختم آن وقت می شود پس فضولی باطل است. پس بیع فضولی غیر از آن روایت عروه بارقی و غیر از آن لا تبع ما لیس عندک با قطع نظر از نصوص روی قاعده عقلائیهِ اگر بخواهیم بیع فضولی را درست بکنیم آن نکته فنیش این است، آیا ما برای عقد یک وجودی در وعای اعتبار، آن وجود به این معنا که مقابله کتاب با ۱۵۰ تومان که اگر این وجود اعتباری نبود مقابله کتاب با صد تومان بود، روشن شد؟ می خواهم تصویر اعتبار را بکنید.

کتاب با صد تومان مقابله می شد در وجود ایقاعی ۱۵۰ تومان شد لذا اگر مالک امضا کرد طرف می گوید قیمت کتاب صد تومان است، شما امضا کردید همان صد تومان بهت می دهم، می گوید نه این در وعای اعتبار ایجاد شد، در وعای اعتبار درست شد، کتاب در مقابل ۱۵۰ تومان، نمی شود شما کتاب را در مقابل صد تومان برای من حساب بکنید، باید ۱۵۰ تومان بدهید، روشن شد چی می خواهم عرض بکنم؟

پس نکته اساسی این است که آیا این فقط ابراز آن اعتبار نفسانی است یا با ابراز اعتبار می شود؟ جواب: ببینید ما عرض کردیم نکته اعتبار ادبی چیست؟ جنبه احساسی است، بگوید این مار است، یعنی چطور از مار می ترسی از یار بد هم بترس، خب این نکته و عرض کردیم نکته در باب اعتبار خودش واقعیت ندارد و عرض کردیم واقعیتش به لحاظ یک نکته است، این ها کلیات بحث اعتبارات است، آن نکته عبارت از خوف است، آن نکته عبارت از این است که شما فرار بکنید از این شخص، تا توانی می گریز از یار بد، از این شخص فرار کنی، تمام این نکته، این نکته تا نباشد اعتبار نیست، این نکته کی می شود؟ وقتی که ابراز بشود، تا ابراز هم نشود این نکته نیست. لذا حق با مشهور است که الانشاء ایقاع المعنی، ایجاد می کند لکن ایجادش می کند در وعای اعتبار، چرا؟ چون وعای اعتبار یک معنایی است، اصلاً حقیقتش این است که این واقعیت ندارد و این امری که واقعیت ندارد به لحاظ یک نکته واقعیت پیدا می کند.

پس بنابراین شما دارای ملک اعتباری هستید، این ملک اعتباری که شما دارید خوب دقت بکنید این در وعای اعتبار ملک شماست، این الان یک واقعیتهای پیدا کرده، در وعای اعتبار شما می خواهید این را ملک طرف مقابل قرار بدهید، این نیست، می خواهید نیست

.....
را هست بکنید، شما ممکن است بگویید مبادلة مالکین، ممکن است مبادله مالک، من در بحث نیابت عرض کردم که در بحث نیابت ممکن است شما بگویید نیابت یعنی بدن نائب به منزله منوب عنه، ممکن است بگویید، فقط در باب اعتبارات نکته باید بگوییم، نکته! اگر گفتیم نیابت یعنی بدن نائب می شود بدن منوب عنه، مثلا فرض کنید نمی شود که زن نائب از مرد بشود، از طرف مرد روزه بگیرد یا نماز بخواند، اگر گفتید تنزیل بدن است آثارش را در نظر بگیرید، ما در باب نیابت عرض کردیم سه تا مبنای مشهور است، البته مبانی دیگر می شود تصور کرد، خوب دقت بکنید چون به این نحو گفته نشده:

یک: تنزیل بدن

دو: تنزیل عمل

سه: تنزیل ثواب نه عمل

و عرض کردیم ما باشیم و ظواهر ادله در واجبات تنزیل عمل است، هیچ کدامش تنزیل بدن نیست، در مستحبات تنزیل ثواب است، در واجبات تنزیل عمل است یعنی نماز از پدرتان فوت شده این عمل شما جای نماز پدر را می گیرد اما در ثواب و مستحبات زیارت حضرت معصومه رفتید، ثوابش را برای شما می رسد چون شما مباشرتا انجام دادید لکن تنزیل عاداتا تنزیل ثواب است، این مطلب را الان من خیلی واضح عرض کردم حواشی عروه نگاه بکنید خیلی مشکل دارد.

پرسش: اگر حی باشد

آیت الله مددی: آن بحث دیگری است، می خواهم حقیقت نیابت را توضیح بدهم.

بینید پس امر اعتباری اگر روشن شد که امر اعتباری به لحاظ های مختلف، مختلف می شود، آیا بیع به اصطلاح مبادلة المالکین؟ ممکن، مبادلة المالین؟ ممکن، تعهد؟ ممکن، تملیک؟ ممکن، چرا؟ چون واقعیت ندارد شما می خواهید ایجادش بکنید، طبق آن شکلی که شما ایجاد می کنید ایجاد می شود، این إنما یحرم الکلام که امام فرمود یا در باب مضارعه این انصافا مطلب کاملا دقیقی است، چرا؟ چون عقد یک پیچیدگی دارد، شما می خواهید ارتباط بدهید، این باید یک مبرز واضحی داشته باشد که دلالت بر ارتباط بکند،

شما پول را گذاشتید نان را برداشتید، این کافی نیست خب، این پیچیدگی را ابراز نمی کند، با اشاره، اشاره کردید که این پول را بگذار نان را بردار، با سکوت، الحمدلله سکوت در مطلق قوانین تا آن جا که می دانم خیلی قانون کمی هست که سکوت را در زمان ما قبول کردند، فقط کتابت و لفظ می ماند، کتابت هم مشکل دیگری دارد، آنی که واضح است همان مسئله لفظ است.

چرا؟ چون نکته این است، از طرف دیگه ما در باب بیع گفتیم تفاسیر مختلفی در بیع وجود دارد مثلاً اگر حقیقت بیع تعهد باشد یعنی بیع خودش ملک نمی آورد، پس این ملک از کجا آمد؟ اگر گفتیم ملک از تعهد و قبض آمد، تعهد را با فعل نمی شود نشان داد، مشکل دارد، فعل نمی تواند ابراز تعهد بکند، اما اگر گفتیم تعهد ملک نیاورد، فقط قبض ملک آورد، خب معاطات هم درست است، خب قبض توش هست پس یک نکته اساسی که شما حقیقت انشاء و اعتبارات فردی و اعتبارات قانونی را و اعتبارات ادبی را توضیح بدهید، نکته دوم در تعریف بیع، کسانی که تعهد گفتند تعهد اگر در حقیقت بیع دخیل باشد و قبض، تعهد و قبض ملک می آورند، تعهد را با فعل نمی شود ابراز کرد، با اشاره هم نمی شود ابراز کرد، ثبوتی را دارد اما اگر گفتید تعهد کاری نکرد، آنی که مملک است قبض است، اگر قبض مملک باشد در معاطات هم قبض است، سرّ این که عده ای معاطات را هم بیع می دانستند این بوده در حقیقت، روشن شد؟ آن وقت اگر شما آمدید گفتید نه ما در باب بیع تعهد نیست، انشاء تملیک است، و من عرض کردم مثل مرحوم شیخ انشاء تملیک عین بعوض مرحوم شیخ آورده، عرض کردم عده ای از غربی ها و حتی قوانین دنیای اسلام انشاء تملیک عین بنقد، اصلاً در بیع این را گرفتند که باید آن عوض پول باشد، مطلق عوض هم کافی نیست، اگر شما پتو دادید کتاب گرفتید این بیع نیست، آن کالا به کالا به اصطلاح، پایاپا، و این ها را توضیحاتش را دادیم اگر کسی می خواهد بگوید این بیع نیست باید نکته ای را در نظر بگیرد، بدون نکته نمی شود این جعل را کرد

در دنیای غرب نکته اش این است که می گوید اگر پول بود و طرف دیر داد سود پول را ازش می گیریم اما اگر شیء عوضش جنس بود و دیر داد سود او را نمی گیریم، و لذا آن را بیع می داند و این را بیع نمی داند، آن روشن شد؟ اگر کتاب را فروخت به پنج تا پتو پتو را دیر داد، ده روز معطل کرد می گوید سود نمی گیرد اما اگر کتاب را به صد تومان فروخت صد تومان را ده روز عقب

.....
انداخت، سود صد تومان را باید بگیرید لذا آن ها گفتند إن شاء تملیک عین بنقد، این کلمه نقد یعنی در تعریف بیع پول را اضافه کردند، ببینید نکته روشن شد؟ یعنی اعتبارات باید منسجم باشد، باید نکته در نظر بگیرند اما اگر روی مبنای فقهی که سود پول حرام است اگر بنا شد به هر حال سود گرفته نشود چه نقد باشد و چه جنس باشد خب دیگه می گوییم بعوض، نمی خواهد بگویید بنقد، و این بنده صاحب تقصیر اضافه کردم انشاء تملیک عین بانشاء تملک، یعنی انشای دیگه هم دارد آن، بتملک، این نیست که من فقط تملیک بکنم یعنی یک انشائی است مرکب از تملیک و تملک، این معنا یک معنای پیچیده ای است که قطعا با غیر لفظ افاده نمی شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين